

بِسْ اَللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

## حلول

حلول باری تعالی در ابدان، اعتقادی ملازم با نیازمندی به محل، و منافی با بی نیازی خداوند، و حلول حوادث در خداوند دلیل بر افعال در ذات، و ازلی بودن حادث یا احتیاج به غیر، و خلوّ ذات از کمال یا اتصف به نقص.

واژه‌ی حلول در لغت به معنای «به آخر رسیدن»، «واجب و لازم شدن» و «فروند آمدن» استعمال می شود.<sup>۱</sup>.

و در اصطلاح معنای مشهور عبارت است از: «تابع بودن موجودی به موجود دیگر در وجود، به شرط آن که موجود تابع قائم به ذات بودنش ممتنع باشد».<sup>۲</sup> و به «تبعیت در وجود» — به صورت مطلق — نیز تعریف شده است.<sup>۳</sup>

حلول دارای چهار قسم می باشد: ۱— حلول جسم در مکان. ۲— حلول عرض در جوهر. ۳— حلول صورت در ماده. ۴— حلول صفت در موصوف مانند صفات مجردات.<sup>۴</sup>

بنابر تعریف مشهور با قید مذکور، تعریف شامل سه قسم اول و سوم نی شود، ولی بنابر تعریف دیگر شامل تمام اقسام می شود.

۱. المصباح المنير، ص ۱۴۷؛ مفردات الفاظ قرآن، ص ۲۷۱؛ أقرب الموارد، ج ۱، ص ۷۰۹.

۲. كشف المراد، ص ۳۹؛ شرح القوشجي، ص ۴۲۵؛ تسديد القواعد، خطى.

۳. شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۸.

۴. شرح المقاصد، ج ۴، ص ۵۴.

در صدق حلول، وجود «حال» و « محل» ضروری است، و لازمه‌ی این امر دوئیت می‌باشد، و از همین جا فرق بین حلول و اتحاد آشکار می‌شود، زیرا در اتحاد حقیقی انتفاء دو ذات و یکی شدن و رفع دوئیت است.<sup>۱</sup>

از نظر تاریخی بنابر آنچه از آیه‌ی شریفه: ﴿يَضَاهُؤُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلِ﴾<sup>۲</sup> «همانند می‌شوند با اعتقاد کسانی که قبل از آنها کافر شدند»، استفاده می‌شود که کافران قبل از تولد حضرت مسیح (ع) به حلول اعتقاد داشته‌اند، و نصاری با آنها همانندی کرده‌اند، و از این واقعیت و اسرار آیه‌ی شریفه فاضل متکلم مرحوم «محمد طاهر تیّر بیروتی» با مقایسه نمودن عقاید و ثیین و اعتقادات نصاری پرده برداشته است. ایشان در فصلی از کتاب خود مسأله‌ی تجسس و حلول الله در «برقانی» مادر «کرشنه» – به اعتقاد هندو – و نیز حلول الله در «دیفاکی» مادر «الله کرشنه»، و حلول «أرجون» در «الله کرشنه»، و حلول الله در «بهاماها» مادر «بوظا» – بنابر اعتقاد بوظیون هند – و همچنین حلول الله در مادر عذرای «کودم» – بنابر باور ساکنان «سیام» – و اعتقاد اهالی چین نسبت به تجسس آلهه‌هایی، و باور مصری‌ها بر حلول الله در مادر «دا»، و ادعای حلول الله در «میلتا» مادر الله در نزد آشوری‌ها و بابلی‌ها و... را ذکر کرده، و سپس اعتقاد نصاری نسبت به حلول الله در «حضرت مریم (س)» و مادر الله بودن او را مانند مادر الله بودن مادرهای آلهه در نزد وثین؛ مطرح می‌کند.<sup>۳</sup>

مسأله حلول در منابع کلامی ذیل مباحث مربوط به ذات و صفات خداوند متعال مطرح شده است، و متکلمان با استناد به وجوب وجود ذاتی و بی نیازی باری تعالی، حلول را از ساحت قدس الهی نفی کرده‌اند.

البته مسأله حلول در ارتباط با خداوند متعال به دو گونه طرح شده است: ۱- حلول خداوند در غیر خود، که بعض نصاری و بعض صوفیه و غالیان در حق ائمه (ع) به آن اعتقاد دارند.<sup>۴</sup> ۲- حلول غیر خداوند و

۱. ارشاد الطالبين، ص ۲۳۷.

۲. توبه: ۳۰.

۳. العقائد الوثنية في الديانة النصرانية، فصل ۴، ص ۵۴\_۷۷.

۴. کشف المراد، ص ۳۹؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۹\_۳۱؛ الملل والنحل، ج ۲، ص ۱۶۸ و ۱۶۹.

حوادث در او، که کرّ امیه به آن معتقدند.<sup>۱</sup> حلول به هر دو گونه‌ی آن در مورد خداوند ممتنع است، در روایتی پیامبر اکرم (ص) در جواب سؤال یهودی که آیا پروردگارت عرش را حمل می‌کند و یا عرش او را حمل می‌کند؟ فرمودند: «همانا پروردگار من نه حلول کننده است، و نه محل برای چیزی است».<sup>۲</sup>

ولی آنچه در مسأله حلول بیشتر مورد توجه می‌باشد، گونه‌ی اول آن است.

## بررسی و نقد حلول خداوند در غیر

همان گونه که بیان شد، سه طایفه این گونه از حلول را معتقدند، و باید مدعای هر یک بیان شده و مورد بررسی و نقد قرار گیرد.

### ۱- دیدگاه بعض نصاری و نقد آن

مسأله حلول در انجیل به صورت صریح بیان شده است، دو نمونه از موارد عبارتند از:

الف- در خطاب به یهود فرمود: «من و پدر یکی هستیم». <sup>۳</sup>

ب- در خطاب به اصحاب فرمود: «کلام هایی که بر شما می‌گوییم، از خود نمی‌گوییم، بلکه پدری که در من ساکن است اعمال خویش را می‌کند، بر من ایمان آورید، من در پدرم و پدر در من است».<sup>۴</sup>

با این حال، اعتقاد به حلول به علت اختلاف بین علمای نصاری، مورد اعتقاد بعضی از آنها می‌باشد، زیرا «یعقوبیه» بر این باور هستند که کلمه منقلب به گوشت و خون گردیده، پس الله، مسیح است و به جسد او ظاهر شده، بلکه إله همان مسیح است، و در آیه‌ی ﴿لَقَدْ كَفَرَ الظِّنَنُ فَاللَّهُ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ نَّبِيُّهُمْ﴾، از این اعتقاد خبر داده شده است. پس بعضی از یعقوبیه ادعا کردند که مسیح همان خدا است، و بعضی دیگر گفتند

۱. کشف المراد، ص ۴۱، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲. التوحید، ص ۳۹۷ و ۳۹۸، باب ۶۱، هامش ح ۱۳.

۳. عهد جدید، انجیل یوحنا، باب ۱۰، ص ۵۳۳.

۴. همان، باب ۱۴، ص ۵۵۶.

لاهوت با ناسوت ظهور پیدا کرده، پس ناسوت مسیح مظہر جوهر می باشد، ولی نه به گونه‌ی جزئی در مسیح و نه به روش اتحاد کلمه‌ای که در حکم صفت است، بلکه خدا همان مسیح شد. و این مانند ملک به صورت انسان، یا ظهور شیطان به صورت انسان است، همان گونه که از جبرئیل خبر داده به این که: «فتمثّل لها بشرًا سوياً».<sup>۱</sup>

بنابراین، یعقوبیه نفی حلول نموده و ادعای ظهور و قتل کرده و حکم به خدا بودن مسیح (ع) می کند، برخلاف «ملکانیه» که معتقدند به اتحاد کلمه با جسد عیسی (ع) به گونه‌ی امتراج شده‌اند، و برخلاف «نسطوریه» که باز معتقدند به اتحاد کلمه با جسد عیسی (ع) ولی نه به گونه‌ی امتراج شده‌اند.<sup>۲</sup>

نقد این دیدگاه این است که:

اولاً؛ از بعض کلمات حضرت مسیح (ع) توحید خداوند و نبوت خود او استفاده می شود. در انجیل می گوید: «باری، حیات جاویدان آن است که تو را که یگانه خدای راستینی بشناسد، و نیز آن کس را که گسیل داشته‌ای که همانا عیسی مسیح است».<sup>۳</sup>

ثانیاً؛ در مسأله حلول، خدا یا مجاور همه‌ی اجزای عیسی (ع) و یا بعض اجزای او می شود، مجاور همه‌ی اجزا بودن صحیح نیست، زیرا موجب می شود که خداوند اجزای زیادی داشته باشد، درحالی که واحد بودن آن ثابت است، و نیز موجب می شود که در یک حال در مکان‌های متعدد باشد، و این محال است. و اگر مجاور یک جزء از عیسی (ع) باشد، واجب است که با آن جزء متحد بوده و برای آن جزء خصوصیتی باشد که در غیر آن نیست.<sup>۴</sup>

۱. الملل والنحل، ج ۱، ص ۲۰۶.

۲. همان، ص ۲۰۳\_۲۰۶.

۳. انجیل یوحنا، باب ۱۷.

۴. المغنی فی ابواب التوحید والعدل، ج ۵، ص ۱۲۴ و ۱۲۵.

## ۲- دیدگاه بعض صوفیه و نقد آن

« هُجُوبِری » حلولیه را گروهی که خود را به متصوفه مقبول و مُحِقّ بسته اند معرفی نموده و آنها را ملاحظه ای می داند که با این کار خود می خواهند اشتباهات خود را پنهان نموده و مریدان را با مکر دور خود جمع نمایند. و در مورد آنها « لعنهِم الله » تعبیر می آورده، و منشأ این پندار آنها را قدیم دانستن روح و پرستش آن، و اعتقاد به فاعل اشیا و مدبر بودن آن، و نامگذاری آن به « روح الاله » و « لم یزل »؛ بیان می کند.<sup>۱</sup>

از ظاهر عبارت فصوص نیز اعتقاد به حلول استفاده می شود، در فصّ لقمانی می گوید: « از لطف و لطف خداوند این است که در شیئی که به کذا اسم گذاری شده، محدود به کذا است، عین آن شیئ می باشد ».<sup>۲</sup> و در فصّ هارونی می گوید: « همانا عارف کسی است که حق را در شیئ می بیند، بلکه او را عین هر شیئ می بیند ».<sup>۳</sup>

لکن این عقیده در نزد اکثر عرفانی و متصوفه باطل است، شبستری می گوید:

حلول و اتحاد اینجا محالست که در وحدت دوئی عین ضلالست.<sup>۴</sup> نقد این دیدگاه این است که: اولاً، مراد شما از لفظ قدم [ در تعبیر به « لم یزل » نسبت به روح ] چیست؟ آیا امر محدثی متقدم بر شخص [ جسد ] یا قدیمی است که همیشه بود؟ اگر مراد محدث باشد ما هم به آن معتقد هستیم، همان گونه که نبی علیه السلام فرمود: همانا خداوند تعالی ارواح را قبل از اجساد خلق کرده است.

و اگر بگویید مراد قدیمی است که همیشه بوده، می گوییم به خود قائم است یا به غیر؟ اگر قائم به نفس باشد می گوییم خداوند عالم است یا غیر خداوند عالم می باشد؟ اگر غیر او باشد، اثبات دو قدیم می شود و این

۱. کشف الحجب، ص ۳۸۲ و ۳۸۵.

۲. شرح فصوص الحكم، ص ۱۰۸۷.

۳. همان، ص ۱۱۰۳.

۴. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۳۱۹.

معقول نیست درحالی که وجود هر یک از دو قدیم حد دیگری می باشد، و اگر بگویید خداوند عالم است، می گوییم او قدیم و خلق [ جسد ] محدث می باشد، و محال است که محدث با قدیم امتراج یابد یا متّحد باشد و در او حلول بکند، و یا محدث مکان قدیم و یا قدیم حامل او باشد، زیرا هر چیزی به چیزی بپیوندد مانند او می شود، و فصل و وصل در غیر محدثات جایز نیست. و اگر بگویید که به خود قائم نیست و قیام او به غیر است، از دو حال خارج نیست، یا صفت است و یا عرض. اگر عرض باشد یا در محل است و یا در محل نیست، اگر در محل باشد محل او نیز مانند او بوده و اسم قدم بر هر دو باطل است، و اگر در محل<sup>۱</sup> نباشد – با فرض عرض بودن – محال است. و اگر صفتی قدیم باشد همان گونه که حلولیان و تناسخیه گفته و او را صفت حق می خوانند، محال است صفت قدیم حق، صفت خلق شود درحالی که صفت به موصوف قائم است، پس چگونه صفت قدیم، موصوفش می تواند محدث باشد؟، بنابراین قدیم هیچ تعلقی به محدث ندارد و قول ملاحده باطل است.<sup>۲</sup>

و ثانیاً؛ حلول با وجوب وجود تضاد دارد، زیرا حلول خداوند یا مثل حلول عرض در جوهر، و یا مثل حلول صورت در ماده، و یا مثل حلول و تعلق نفس در بدن خاص می باشد، درحالی که هیچ یک از اینها در مورد باری تعالی امکان ندارد، زیرا عرض بدون جوهر قابل تحقیق نیست، و در وجودش نیاز به جوهر دارد، و نیز صورت در تعیینش نیازمند ماده می باشد، و این با وجوب وجود و استغنای ذاتی واجب الوجود سازگار نیست، و اما مانند تعلق نفس در بدن خاص بودن، لازمه اشن این است که اعمال و علوم در موقع حلول متوقف بر آلت بودن بدن باشد، و این توقف اگر به اقتضای وجودش از قدیم باشد، این با علت اول بودن در خلق، قابل جمع نیست، و اگر از زمان حلول این توقف حادث شده باشد، این تغییر در واجب الوجود بوده و محال است.<sup>۳</sup>

۱. کشف المحجوب، ص ۳۸۵\_۳۸۷، با تلخیص.

۲. الرحلة المدرسية، ص ۳۲۳.

و ثالثاً؛ ذات خداوند یا استغنا از محل دارد و یا محتاج به آن می باشد، در فرض اول حلول محل می شود، زیرا در حلول باید حاجتی باشد، و حق تعالی غنای ذاتی از محل دارد و ذاتی قابل زوال نیست، و در فرض دوم علاوه بر لزوم حاجت واجب، قدیم بودن محل لازم می آید، و دو محل بر آن مترتب خواهد شد.<sup>۱</sup>

اگر کسی توهّم کند که در فرمایشات ائمه‌ی معصومین علیهم السلام کلماتی پیدا می شوند که ظهور در داخل شدن خدا در اشیا دارند، مانند فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید: «او بدون ممازجه [ درهم مزج شدن ] در اشیا است، بدون مباینه [ از هم جدا شدن ] بیرون از اشیا است ».<sup>۲</sup> و کلام امام حسین علیه السلام در دعای عرفه که عرض می کند: « و تو کسی هستی که خودت را در هر شیء برای من شناساندی، پس تو را در هر شیء ظاهر دیدم، و تو برای هر شیء ظاهر هستی ».<sup>۳</sup> این توهّم باطل است، زیرا در چنین فرمایشاتی سه معنا متصور است.

۱\_ اینکه اشیا دارای وجودی غیر از وجود خدا باشند، و خداوند با وجود خود در آنها حلول کند، مانند حلول روح در بدن و حرارت در جسم و جسم در مکان.

این معنا مورد انکار عقلا بوده، و اهل بیت علیهم السلام در روایات فراوانی این معنا را نفی فرموده اند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: « خداوند در اشیا حلول نکرده تا گفته شود او در اشیا است ».<sup>۴</sup> و حتی بزرگان صوفیه نیز چنین گفتاری را قبول ندارند، « ابن فارض » در « تائیه‌ی کبری » می گوید: « ولی فی اُتم الرؤیتین اشاره تُنَزَّه عن رأی الحلول عقیدتی ».<sup>۵</sup> یعنی: و برای من در درست ترین آن دو رؤیت [ رؤیت ملک در صورت مثالی ] اشاره و دلیلی است که اعتقاد مرا از مذهب حلول بیزار و پاک می گرداند.

۱. شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۸ و ۲۹.

۲. التوحید، باب ۴۳، ص ۳۰۶، ح ۴.

۳. بخار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۶۵.

۵. مشارق الدراری، ص ۳۹۶.

و مرحوم ملاصدرا بعد از اثبات این مطلب که وجود حقیقی برای واحد حق متعال ثابت بوده، و غیر خدا از جهت خودش هالک است؛ می فرماید: «پرهیز کن از اینکه در نتیجه‌ی شنیدن این عبارات قدمت بلغزد و توهم کنی که نسبت ممکنات به خداوند تعالی به حلول و اتحاد و مانند آن دو است، این بسیار بعید است، زیرا این، دوئیت در اصل وجود را اقتضا می کند». <sup>۱</sup>

۲\_ اینکه وجود ممکنات به وجود واجبی که عین ذات خداوند است، قائم باشد، به گونه‌ای که برای آنها هیچ وجودی غیر از وجود خداوند درحالی که محدود به حدود امکان و متصف به لوازم آن است، نباشد، و خداوند بخاطر سریانش در هر شیء و حلول در ارواح و اجسام؛ خودش هم حق و هم خلق باشد. این معنا نیز قابل قبول و التزام نیست، زیرا امکان و شئون آن از سنخ عدم است، بنابراین معقول نیست که خداوند از مقام ذات خود تنزل نموده و متصف به نقیضش شود.

۳\_ اینکه وجود و ممکنات به خداوند متعال است، و وجودی برای غیر خدا نیست. ﴿لَهُ مِلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۲</sup>، و معنای دخول در اشیا این است که بدون وجود او برای اشیا وجودی نیست، و اگر توحید بر آنها بدون تحدید به حدود و توصیف به اوصاف و شئون امکان جاری نشود، موجودات وجودی پیدا نمی‌کنند. مراد در احادیث این معنا می‌باشد، و این غیر از مسأله حلول است.<sup>۳</sup>

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «کسی که خدا را به خلقتش تشبیه کند، خدا را نشناخته است». <sup>۴</sup> و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: «[ خداوند ] با همه چیزهایی که در صفات مخلوقین بوجود آورده، مبانیت دارد». <sup>۵</sup> و از امام باقر علیه السلام نقل شده که می فرماید: «بدرستی که خداوند از خلقش خالی است، و خلقش

۱. شرح المشاعر، ص ۲۶۷.

۲. سوره مائدہ، آیه ۴۰.

۳. توضیح المراد، ص ۴۹۵-۴۹۷، با تلخیص.

۴. التوحید، ص ۴۷، ح ۱۰.

۵. بخار الانوار، ج ۸۷، باب ۹، ص ۱۳۸، ح ۷.

خلقش از او خالی هستند، و هر چیزی که غیر از خداوند تعالیٰ بر آن اسم شیعه اطلاق می‌شود، پس مخلوق خداوند است، و خداوند آفریده‌ی هر چیزی می‌باشد.<sup>۱</sup>

### ۳\_ دیدگاه غالیان در حق امامان شیعه

غالیان که از تظاهر کنندگان به اسلام می‌باشند، کسانی هستند که به امیر المؤمنین علیه السلام و امامان دیگر علیهم السلام از نسل او نسبت خدایی دادند، و آنها را به چنان فضیلتی در دین و دنیا ستودند که از حد<sup>۲</sup> گذشتند.<sup>۳</sup> از این تعبیر مرحوم شیخ مفید، و نیز از تبرّی جستن ائمه (ع) از آنها،<sup>۴</sup> و از تصريح بغدادی<sup>۵</sup> و مرحوم خواجه طوسی<sup>۶</sup> و عدم ذکر آنها در شمارش انشعابات شیعه<sup>۷</sup>؛ خروج غالیان از دین اسلام استفاده می‌شود، چه بررسد به شیعه بودن آنها، بنابراین شیعه شمردن آنها از طرف افرادی مانند فخر رازی<sup>۸</sup> و شهرستانی<sup>۹</sup> و إيجي<sup>۱۰</sup> صحیح نیست.

«نصیریه» و «اسحاقیه» از غالیان در حق ائمه علیهم السلام هستند، و می‌گویند: ظهور روحانی با جسد جسمانی امری نیست که مورد انکار عاقلی باشد، در جانب خیر مانند ظهور جبرئیل علیه السلام با بعض اشخاص و به صورت اعرابی تصور شدن و به صورت بشر قتل یافتن، و در جانب شر مانند ظهور شیطان به صورت انسان تا شر<sup>۱۱</sup> را به صورت او انجام دهد، و ظهور جن<sup>۱۲</sup> به صورت انسان تا به زبان او تکلم کند. و چون

۱. الاصول من الكافي، ج ۱، ص ۸۳ ح ۵.

۲. تصحیح اعتقادات الإمامية، ص ۱۳۱.

۳. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۴؛ نهج البلاغة، حکمت ۱۱۷.

۴. الفرق بين الفرق، ص ۲۱-۲۳.

۵. تلخیص المحصل، ص ۴۱۳.

۶. شیعه در اسلام، ص ۶۰.

۷. تلخیص المحصل، ص ۴۰۸.

۸. الملل والنحل، ج ۲، ص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۹. شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۹.

بعد از پیامبر (ص) افضل از علی، و بعد از او از اولادش نیست، پس حق تعالی به صورت آنها ظاهر شده است، و به زبان آنها تکلم نموده، و با دست های آنها اخذ کرده، از این جهت اسم «الله» را بر آنها اطلاق کردیم.<sup>۱</sup>

با دقت نظر در مدعای غالیان روشن می شود که ایشان قائل به حلول نیستند – ولو عده ای آنها را از حلولیان شمرده اند – بلکه آنها مانند یعقوبیان از نصاری، ظهور و قتل را اظهار داشته اند.

و نقد ادعای ظهور و قتل این است که:

اولاً؛ ظهور روحانی با جسد جسمانی نتیجه اش احتیاج روحانی به جسمانی است، و احتیاج با وجود وجود در تضاد است.

و ثانیاً؛ قیاس محل بحث با مواردی که به عنوان مثال بیان شده قیاس مع الفارق است، زیرا وجود جبرئیل یا شیطان، وجودی امکانی و محدود می باشد، و می تواند به صورت هایی قتل و ظهور یابد، ولی خداوند متعال بخاطر وجود غیر متناهی و دارای وحدت حقه حقيقیه بودن نمی تواند در جسمی و به صورت خاصی به عنوان الله ظهور و قتل داشته باشد.

و ثالثاً؛ امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد معصومینش علیهم السلام در گفتار و کردار بندگی خود را اظهار نموده و از غالیان تبری می جستند، امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: «ما را از بندگی خارج نکنید سپس در مورد ما هرچه خواستید بگویید، و به آخرش نخواهید رسید، و از غلو مانند غلو نصاری پرهیزید، همانا من از غلو کنندگان بیزار هستم». <sup>۲</sup> و امام رضا علیه السلام فرموده: «همانا کسی که امیر المؤمنین (ع) را از عبودیت خارج کند، از کسانی است که مورد غضب الهی قرار گرفته و از گمراهان می باشد». <sup>۳</sup>

و از آنجایی که پیامبر اسلام (ص) می دانست که مردم نادانی از این امت به سبب عدم معرفت به معارف الهی و جهالت نسبت به عالم اسماء و صفات الهی؛ با مشاهده ای کراماتی از علی علیه السلام و محبت افراطی، قائل

۱. الملل والنحل، ج ۲، ص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۳۸.

۳. همان.

به خدایی او خواهند شد؛ بسیاری از فضایل او را آشکار نفرمود، چنان که به علی علیه السلام فرمود: «اگر نمی ترسیدم آنچه را که نصاری در حق مسیح می گفتند، در حق تو بگویند، هر آینه امروز در حق تو سخنی می گفتم که اثرش این باشد که بر هیچ گروهی از مسلمانان عبور نکنی مگر اینکه خاک نعلین و زیادتی آب وضوی تو را بردارند و به آن استشفا نمایند...».<sup>۱</sup>

## بررسی و نقد حلول حوادث در خداوند

چنان که بیان شد حلول حوادث در خدای سبحان مورد اعتقاد کرامیه است، این دیدگاه به سه دلیل متنع می باشد.

۱- حلول و حدوث حوادث در باری تعالی بر تغییر و انفعال ذات او دلالت می کند، و این با وجود وجود منافات دارد.

۲- مقتضی برای حلول اگر ذات خداوند باشد، امر حادث ازلی خواهد بود، و اگر غیر ذات مقتضی باشد، واجب الوجود به آن محتاج خواهد بود، و این محال است.

۳- اگر امر حادث صفت کمال باشد، خلو ذات از آن محال خواهد بود، و اگر صفت کمال نباشد اتصاف ذات به آن محال می شود.<sup>۲</sup>

بنابراین حلول به هر دو گونه ای آن باطل می باشد، و برای مصون بودن از چنین اعتقاداتی باید به عقل خالص و ثقلین تمسک نمود، تا نتیجه‌ی قطعی آن که عدم ضلال است، حاصل شود.

و الحمد لله رب العالمين

۴ جمادی الثانیه ۱۴۳۳ هـ.ق

۱. بخار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۹.

۲. شرح القوشجی، ص ۴۲۵ و ۴۲۶؛ کشف المراد، ص ۴۱؛ اللوامع الالهیة، ص ۱۶۰.

## فهرست منابع

بعد از قرآن کریم و نهج البلاغه

- ١\_ الاصول من الكافي، الكليني الرازى، محمد بن يعقوب، دارالكتب الاسلاميه، تهران.
- ٢\_ الاحتجاج، ابو منصور الطبرسى، احمد، تعلیقات و ملاحظات، السيد محمدباقر الموسوى الخرسان، نشر المرتضى، ١٤٠٣ هـ.ق، مشهد المقدسة.
- ٣\_ أقرب الموارد في فصح العربية و الشوارد، الخورى الشرتوتى، سعيد، دارالأسوة، الطبعة الأولى، ١٣٧٤ هـ.ش، طهران-ایران.
- ٤\_ ارشاد الطالبين الى نهج المسترشدين، السيورى الحلى، مقداد، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، تاريخ الطبع ١٤٠٥ هـ.ق، قم-ایران.
- ٥\_ بحار الانوار، مجلسى، محمدباقر، مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ ق، بيروت.
- ٦\_ التوحيد، الصدوقي، ابو جعفر محمد بن على، مؤسسة النشر الاسلامى، قم المقدسة.
- ٧\_ تسدید القواعد فی شرح تحرید العقائد، الاصفهانی، محمود، کتب حکمت خطی، شماره ١٦٦، سال تحریر ٩٩٣، کتابخانه آستان قدس رضوی.
- ٨\_ تصحیح اعتقادات الامامية، الشیخ المفید، محمد بن محمد بن نعمان العکبری، تحقیق: حسین درگاهی، المؤتر العالمی لألفیة الشیخ المفید، ١٤١٣ ق، قم.
- ٩\_ توضیح المراد، الحسینی، هاشم، انتشارات مفید، چاپ سوم، تیر ٦٥، تهران.
- ١٠\_ تلخیص المحصل، الطوسي، نصیرالدین، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل، شعبه تهران، ١٣٥٩ ش، تهران.

- ١١ـ الرحلة المدرسية، البلاغي، محمدجواد، دارالمرضى، الطبعة الثالثة، ١٩٩٣ م، بيروت\_لبنان.
- ١٢ـ شیعه در اسلام، طباطبایی، محمدحسین، به کوشش سید هادی خسروشاهی، مؤسسه بوستان کتاب، چاپ چهارم، ۱۳۸۷، قم.
- ١٣ـ شرح رسالة المشاعر، لاهيجی، محمد جعفر، با تعلیق و تصحیح جلال الدین آشتیانی، مکتب الأعلام الاسلامی، الطبعة الثانية، قم.
- ١٤ـ شرح فصوص الحكم، قیصری رومی، محمد داوود، به کوشش جلال الدین آشتیانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- ١٥ـ شرح المواقف، السيد الشريف، علی بن محمد، منشورات الشريف الرضی، قم\_ایران.
- ١٦ـ شرح المقاصد، التفتازانی، مسعود بن عمر بن عبدالله، منشورات الشريف الرضی، قم\_ایران.
- ١٧ـ شرح القوشجی، القوشجی، ملا علی، به خط عبد الفتاح.
- ١٨ـ العقائد الوثنية فى الديانةنصرانية، التنیر اللبناني، محمد طاهر، طبع ثانی، تهران، شعبان المعلم ١٣٩١ هـ. ق.
- ١٩ـ عهد جديد، انجلیل یوحنّا، بر اساس کتاب مقدس اورشلیم، ترجمه: پرویز سیّار، نشرنی، ۱۳۸۷، تهران.
- ٢٠ـ المغني فی ابواب التوحید و العدل، عبد الجبار الاسد آبادی القاضی، ابوالحسن، تحقیق: الدكتور محمود محمد قاسم.
- ٢١ـ الفرق بین الفرق، البغدادی، عبد القاهر، به کوشش محمدجواد مشکور، اشرفی، ۱۳۵۸، تهران.
- ٢٢ـ کشف المراد، الحلى، حسن بن یوسف، تقدیم و تعلیق: جعفر سبحانی، مؤسسة الامام الصادق (ع)، الطبعة الاولى، ۱۳۷۵ ش، قم.

- ٢٣\_ كشف المحبوب، هجويري، على بن عثمان، مقدمه، تصحيح و تعليقات: محمود عابدي، چاپ اول، ۱۳۸۳، انتشارات سروش، تهران.
- ٢٤\_ الميزان فى تفسير القرآن، الطباطبائى، محمدحسین، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۹۳ ق، قم\_ایران.
- ٢٥\_ مشارق الدراری، سعید فرغانی، سعید الدین، مقدمه و تعليقات جلال الدين آشتیانی، مركز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۹.
- ٢٦\_ الملل و النحل، الشهريستانی، محمد بن عبدالکریم، مکتبة الانجلو المصریہ، الطبعة الثانية، القاهرة.
- ٢٧\_ المصباح المنیر، المقری الفیومی، احمد بن محمد بن علی، مؤسسة دارالهجرة، الطبعة الاولی، ۱۴۰۵ هـ .ق.
- ٢٨\_ مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، لاهیجی، شمس الدین محمد، انتشارات زوار، چاپ اول، ۱۳۷۱ خورشیدی، تهران.